

## نظریه تغییر اوضاع و احوال در فقه و حقوق ایران (۳)

دکتر محمدحسن صادقی مقدم

با توجه به اینکه حقوق ایران مبتنی بر فقه امامیه و نظریه مشهور علما است و جز در مواردی به ویژه قسمتی از جلد دوم آن که از حقوق اروپایی اقتباس شده است بقیه بر مبنای نظر علمای شیعه تنظیم یافته است، برای بررسی نظریه در حقوق ایران از همان مبانی پیروی نموده و به تحلیل مبانی نظریه در حقوق ایران می پردازیم. قبل از تقسیم مطالب و طرح مسأله در حقوق ایران ذکر نکات زیر ضروری به نظر می رسد.

- (۱) نظریه تغییر اوضاع و احوال که اخیراً در حقوق بعضی از کشورهای غربی و برخی از کشورهای عربی مطرح شده است در حقوق ایران کاملاً جدید است. بنابراین نمی توانیم به طور صریح به مواد قانونی در این زمینه اشاره کنیم.
- (۲) چنانچه تغییر اوضاع و احوال یک قرارداد اجرای آن به طور کلی غیر ممکن سازد و یا موقتاً غیر ممکن نماید، برابر مواد ۲۲۷ و ۲۲۹ قانون مدنی ایران، متعهد - اگر ثابت نماید که عدم انجام تعهد بنا به علتی خارجی و غیر قابل کنترل و غیر قابل اجتناب بوده است - مسؤولیتی ندارد، اما همانگونه که در موارد عدیده اشاره شده است، منظور از تغییر اوضاع و احوال قرارداد، تغییراتی است که اجرای قرارداد را مشکل کرده و یا تعادل و توازن اقتصادی قرارداد را به هم بزند و از این جهت خسارات قابل توجهی به یکی از طرفین قرارداد وارد نماید.
- (۳) با توجه به نکته قبل، این نظریه از حیث بروز حالت های استثنایی و شرایط تغییرات از قبیل غیر قابل انتظار بودن و غیر قابل کنترل و غیر قابل اجتناب بودن و همچنین عدم انتساب حادثه به متعهد و مسؤولیت های وی با قوه قاهره و یا فورس ماژور شباهت داشته ولیکن از نظر میزان تأثیری که بر قرارداد می گذارد با نظریه اخیر

متفاوت است. به این معناکه در نظریه نخست اجرای قرارداد مشکل شده و در نظریه فورس مازور اجرای قرارداد برای متعهد غیر ممکن می‌گردد.

۴) نقش قانون مدنی در حقوق ایران به ویژه در حقوق خصوصی ایران نقش اساسی و سازنده است. به همین دلیل اگر ما بتوانیم نظریه را در قانون مدنی تحلیل کنیم و از مبانی موجود در قانون مذکور برای توجیه نظریه استفاده کنیم خواهیم توانست در سایر رشته‌های حقوقی نیز از این نظریه بهره جسته و در حل قضایای آن رشته‌ها نیز از آن استفاده کنیم. این نظریه در حقوق فرانسه تنها در حقوق اداری پذیرفته شده است<sup>۱</sup> اما در حقوق مصر آن را منحصر به رشته مذکور نکرده و در حقوق قراردادهای نیز نظریه مذکور به کار گرفته شده است<sup>۲</sup> و به نظر نمی‌رسد که مانعی در این راه وجود داشته باشد.

با توجه به نکات ذکر شده بررسی مباحث این فصل در دو مبحث زیر مناسب به نظر می‌رسد:

مبحث اول - نظریه تغییر اوضاع و احوال در قانون مدنی ایران

مبحث دوم - نظریه تغییر اوضاع و احوال در سایر قوانین داخلی ایران

### مبحث اول

#### نظریه تغییر اوضاع و احوال در قانون مدنی ایران

از آنجاکه قانون مدنی ایران تنها به حوادث خارجی و غیر قابل دفعی که منجر به عدم انجام تعهد توسط متعهد می‌گردد، پرداخته<sup>۳</sup> و در مورد دشواری اجرای قرارداد و یا به هم خوردن تعادل و توازن قراردادی در اثر حوادث پیش‌بینی نشده سخنی به میان

1- Aubaderd, Contrats Administratifs, (Paris, L.G.D j, 1984) P 563.

۲- عبدالرزاق احمد السنهوری، الوسیط، ج ۱، ص ۶۲۹.

۳- ماده ۲۲۷ قانون مدنی ایران مقرر می‌دارد: «متخلف از انجام تعهد وقتی محکوم به تأدیه خسارت می‌شود که نتواند ثابت نماید که عدم انجام به واسطه علت خارجی بوده است که نمی‌توان مربوط به او نمود.»

- ماده ۲۲۹ قانون مدنی مقرر می‌دارد: «اگر متعهد به واسطه حادثه‌ای که دفع آن خارج از حیطه اقتدار اوست نتواند از عهده تعهد خود برآید محکوم به تأدیه خسارت نخواهد بود.»

نیاورده است، به ناچار باید با استفاده از مبانی معاذیر قراردادی در حقوق مدنی و بررسی موادی از قانون که به دشواری و ضرر اشاره کرده است، پاسخ این سؤال روشن شود که آیا در صورت بروز حوادثی که منجر به دشواری یا ضرری شدن اجرای تعهد می شود باز هم متعهد از انجام تعهد معاف می شود و یا از مسؤلیت ناشی از تأخیر مبرا است یا اینکه ضرری شدن اجرای قرارداد، اگر چه در اثر حوادثی خارجی، عام، غیر قابل پیش بینی و غیر قابل کنترل به وجود آمده باشد، از الزام ناشی از قرارداد نکاسته و راهی برای فرار متعهد متعسر و یا مضرر از دشواری و ضرر وجود ندارد.

گفتار اول - دشواری اجرای تعهد در قانون مدنی ایران.

گفتار دوم - ضرری شدن اجرای تعهد در قانون مدنی ایران.

#### گفتار اول - دشواری اجرای تعهد

قانون مدنی در موارد دشواری اجرای تعهد در اثر بروز حوادث حکمی ندارد و همانگونه که گفته شد به غیر ممکن شدن اجرای تعهد اشاره کرده است. با بررسی قانون مدنی معلوم می گردد که قانونگذار به دشواری هایی که ممکن است از الزام به انجام تعهد برای متعهد و یا مدیون به وجود آید، توجه کرده است. این توجه در سال های اخیر در تصویب قانون روابط مؤجر و مستأجر مصوب سال ۱۳۶۲ و اصلاح پاره ای از مواد قانون مدنی در سال های ۶۱ و ۷۰ بیشتر شد. اگر چه تا قبل از تصویب قانون مذکور، قانونگذار تنها بعضی از تأثیرات دشواری در اجرای تعهد و یا پرداخت دین را مورد توجه قرار داده بود اما در سال های فوق الذکر با استفاده از الفاظ «عسر و حرج» به قاعده ای فقهی؛ یعنی قاعده نفی عسر و حرج توجه کرد. این قاعده که در فصل قبل مورد بررسی قرار گرفت به عنوان مبنای قوانین مذکور تلقی می گردد. جا دارد در این قسمت و در ادامه مسائل این گفتار ابتدا به مبانی تحلیلی دشواری پرداخته و سپس مواردی از قانون مدنی را که قانونگذار با استفاده از قاعده نفی عسر و حرج به طور مستقیم و یا غیرمستقیم حکمی که مستلزم عسر و حرج و مشقت است نفی نموده است، بر شمریم.

### بند ۱ - مبانی تحلیل دشواری در قانون مدنی

برای کسانی که با اصول و مبانی قانون مدنی ایران آشنایی دارند، نیازی نیست که به پشتوانه این قوانین؛ یعنی فقه امامیه اشاره شود. قانونگذار با استفاده از نظر مشهور فقهای امامیه در غالب موارد و همچنین در قالب و شکل قوانین خارجی به تدوین قانون مدنی ایران دست زده و بعضی از تأسیس‌های حقوق غربی را که مغایرتی با حقوق اسلامی ندارد وارد قانون مذکور نموده است. حقوق امامیه بر اساس قاعده نفی عسر و حرج، هرگونه دشواری و مشقت را چه در احکام تکلیفی و چه در احکام وضعی برای مکلف روا نمی‌دارد. قانون مدنی ایران نتوانسته است حکم قاعده مذکور را ندیده بگیرد، اگرچه التزام ناشی از قرارداد در حقوق امامیه از چنان اقتداری برخوردار است که کمتر فقیهی به خود اجازه داده است در حریم اصل مذکور وارد شده و در مورد تزلزل اصل مذکور سخن براند. این امر را نباید نقص فقه و یا کوتاهی فقیه دانست، بلکه ناشی از تأکیدی است که بر عهد و پیمان و استواری وفای به عهد شده است. در جامعه‌ای که با هر بهانه ولو جزئی بتوان الزام و تعهد ناشی از قرارداد را کنار زد، انتظار نظم در معاملات و تنظیم روابط تجاری نمی‌رود. اصول مسلم و بدون تردید تجارت در اسلام پای بند به عهد و پیمان است. این اصل ریشه در آیات و روایات و عقل و عرف دارد ولیکن با همه تأکیدی که فقها بر اصل لزوم داشته‌اند حکم قاعده نفی عسر و حرج را بر ادله اولیه احکام مقدم می‌دانند.<sup>۱</sup>

چرا نباید با استفاده از قاعده نفی عسر و حرج در قراردادها هرگونه حرج و مشقت ناشی از الزام به انجام تعهد نفی و حکمی که مستلزم صعوبت و دشواری برای مکلف است برداشته شود؟ از جمله این احکام، الزام به انجام تعهد است که اگر در اثر بروز حوادث پیش‌بینی نشده و دگرگونی در شرایط و اوضاع و احوال اجرای عقد دشوار و موجب مشقت غیر قابل انتظار برای متعهد گردد به حکم قاعده نفی عسر و حرج برداشته می‌شود. قاعده مذکور به اعتقاد بعضی از فقها، مبنای خیار غبن نیز می‌تواند قرار بگیرد و حق فسخ برای متعهدی که از اجرای عقد دچار عسر و حرج شده است ایجاد کند.<sup>۲</sup> این مبنا در حقوق مدنی ایران راه یافته و هر جا که اجرای

۱- شیخ مرتضی انصاری، مکاسب، ص ۳۷۳. روح‌الله الموسوی خمینی، کتاب البیع، ج ۱، ص ۳۵۴.

۲- میرزای قمی، جامع الشتات، ص ۳۰۶.

حکمی مستلزم مشقت و حرج بوده به نحوی قانونگذار در صدد رفع حکم و کاستن از شدت و عسر ناشی از امر مذکور برآمده و وسیله‌ای برای قاضی در تعدیل حکم قراردادی شده است.

تقسیم بدهی مدیون، دادن مهلت به مدیون برای پرداخت دین، عدم فروش خانه و مرکب برای پرداخت دین به عنوان مستثنیات دین، عدم تخلیه ملک مورد اجاره توسط مستأجر پس از پایان مدت اجاره به دلیل عسر و حرج وی، اجبار مرد به طلاق در صورتی که دوام زوجیت موجود عسر و حرج زوجه باشد و... همه از مواردی است که با قاعده نفی عسر و حرج توجیه می‌گردد. ملاک قاعده نفی عسر و حرج در موارد مشابه دیگر نیز کار ساز بوده و می‌تواند الزام ناشی از اجرای قرارداد را در صورتی که منجر به دشواری و مشقت بیش از حد گردد برداشته و به وی حق فسخ قرارداد را بدهد.<sup>۱</sup>

اکنون به بعضی از مواد قانون که به نحوی تحت تأثیر قاعده نفی عسر و حرج قرارداد، اشاره می‌کنیم

## بند ۲- بررسی مواد قانون مدنی و عسر و حرج

قبلاً متذکر شدیم که نظریه تغییر اوضاع و احوال از نظریات جدید حقوق کشورهای خارجی است و در حقوق ما نیز مطرح نگردیده است. ما در این نوشته در صدد طرح بعضی از مواد که به نحوی از قاعده نفی عسر و حرج نام برده و یا متأثر از آن بوده، می‌باشیم.

(۱) مدیون موظف به پرداخت دین خود در موعد مقرر است. همچنین هر متعهدی در انجام تعهد نباید تأخیر یا کوتاهی نماید خواه این تعهد تسلیم و یا انتقال مالی باشد و یا انجام عملی، که توسط متعهد باید صورت پذیرد. ماده ۲۲۷ قانون مدنی چنین مقرر می‌دارد:

«متعهد نمی‌تواند متعهدله را مجبور به قبول قسمتی از موضوع تعهد نماید ولی حاکم می‌تواند نظر به وضعیت مدیون مهلت عادلانه یا قرار اقساط دهد.»

۱- برای بررسی مبانی تحلیل دشواری اجرای تعهد، که به: فصل اول از بخش دوم، با توجه به بررسی دلیل فقهی نفی عسر و حرج در فصل مذکور، مبانی تحلیلی در این فصل به اختصار بیان شد.

قسمت اخیر ماده فوق مربوط به مواردی است که پس از بررسی وضعیت متعهد، دادرس به این نتیجه می‌رسد که اجبار متعهد به پرداخت دین در موعد مقرر وی را دچار ضیق و فشار می‌نماید و وضعیت متعهد به نحوی است که الزام وی به انجام تعهد در موعد مقرر، متناسب با وضعیت و قدرت مالی او نیست.

یکی از مواردی که اندیشه قانونگذار به هنگام وضع این ماده به آن معطوف بوده است عسر و حرجی است که از الزام متعهد به انجام تعهد ناشی می‌گردد. این تعدیل که از انواع تعدیل قانونی است از این فکر ناشی می‌شود که اگر وضعیت متعهد به گونه‌ای باشد که اجرای قرارداد و پرداخت دین برای او غیر ممکن و یا دشوار نماید، مهلتی به وی داده شود و در نتیجه، تأخیر در اجرای تعهد و تغییر زمان پرداخت دین را برای متعهد توجیه می‌کند.

۲) چنانچه مقتضی در موعد پرداخت، توانایی پرداخت نداشته باشد و یا از پرداخت قرض دچار عسر و ضیق و تنگدستی گردد حاکم برابر اوضاع و احوال برای وی مهلت یا اقساطی قرار می‌دهد ماده ۶۵۲ قانون مدنی مقرر می‌دارد که:

«در موقع مطالبه حاکم مطابق اوضاع و احوال برای مقتضی مهلت یا اقساطی قرار می‌دهد.» در عقد قرض ممکن است برای پرداخت قرض به وجه ملزومی اجلی معین شده باشد و یا موعد پرداخت معین نباشد. چنانچه در موعد پرداخت و یا هنگام مطالبه، مقتضی به دلیل ناتوانی و یا عسر و حرج از قاضی استمهال نماید و یا درخواست تقسیط موضوع قرض کند، حاکم مطابق اوضاع و احوال برای وی مهلت یا اقساط قرار می‌دهد. مقصود از اوضاع و احوال توجه به قرائنی است که می‌تواند اراده مفروض طرفین و هدف از قرض را معین سازد و این قرائن به قاضی کمک می‌کند تا با توجه به اوضاع و احوال و مبنای طرفین در عقد قرض، مهلت یا اقساط قرار دهد. اگرچه به اعتقاد بعضی از مفسرین قانون مدنی مقصود از «اوضاع و احوال» مندرج در ماده ۶۵۲ ق.م، بیشتر به اوضاع و احوال زمان انعقاد عقد و مبنای طرفین از عقد قرض بر می‌گردد تا اوضاع و احوال مدیون<sup>۱</sup> ولیکن به نظر می‌رسد تعبیر ماده ۶۵۲ قانون مدنی؛ یعنی «مطابق اوضاع و احوال برای مقتضی مهلت یا اقساطی قرار

می دهد» با آنچه در ماده ۲۲۷ قانون مدنی مبنی بر در نظر گرفتن وضعیت مدیون و قرار دادن مهلت عادلانه یا قرار اقساط تفاوتی ندارد.<sup>۱</sup> در عین حال پذیرش هر دو نظر خالی از اشکال است.

در هر حال مقصود این است که هر مدیونی هنگام ادای دین خود ممکن است دچار تنگدستی و عسر و حرج و ناتوانی بشود و از طرف مقابل مهلت عادلانه یا قرار اقساط بخواهد، اگر این درخواست با اجابت روبرو نشد این قاضی است که با در نظر گرفتن شرایط و اوضاع و احوال عقد و وضعیت و توانایی مالی مدیون الزام به انجام تعهد را به تأخیر می اندازد یا نحوه پرداخت دین را از پرداخت یک جا به پرداخت اقساطی تغییر می دهد.

به نظر می رسد فلسفه قرارداد دادن بعضی از اموال به عنوان مستثنیات دین، برای مدیونی که موظف به پرداخت دین است ناشی از همین تفکر است. چنانچه مدیون برای پرداخت دین خود مجبور به فروش خانه و سایر ضروریات زندگی گردد و از این ناحیه خود و خانواده اش در عسر و ضیق و تنگدستی قرار گیرند، الزام به انجام تعهد؛ یعنی پرداخت دین منتفی می گردد. از بررسی احادیث و روایات و کلام فقها معلوم می گردد که از فروش خانه و پرداخت بدهی، مدیون و خانواده اش نباید در عسر و حرج قرار گیرند و ملاک مذکور مبنای عدم الزام متعهد به انجام تعهد؛ یعنی پرداخت دین است.<sup>۲</sup>

۳) تخلیه عین مستأجر پس از انقضای مدت از وظایف موجر است و ادامه حضور مستأجر در عین مستأجر بدون اذن و رضایت موجر، ید امانی مستأجر را به ید ضمانتی تبدیل می کند. ماده ۴۹۴ قانون مدنی چنین مقرر می دارد که:

«عقد اجاره به محض انقضای مدت بر طرف می شود...»

الزام مستأجر به تخلیه عین مستأجره با تصویب قانون روابط موجر و مستأجر تخفیف داده شد و ماده ۹ قانون مذکور تخلیه ای را که موجب عسر و حرج مستأجر

۱- سید حسن امامی، حقوق مدنی، تهران، کتابفروشی اسلامیة، ۱۳۶۹ هـ.ق، ج ۲، ص ۲۰۲.  
۲- شیخ حر عاملی، وسایل الشیعه، ۱۳، ص ۹۴ و ۹۵. روح الله الموسوی الخمینی، تحریر الوسیله، ج ۱، ص ۶۵۰. سیدابوالقاسم خوبی، منهاج الصالحین، ج ۲، ص ۱۶۸. فخرالمحققین، ایضاح، ج ۲، ص ۳. شیخ محمد حسن نجفی، جواهر الکلام، ۲۵، ج ۳۳۷. شهید ثانی، شرح لمعه، ج ۴، ص ۴۳. ابن قدامة، المغنی و شرح الکبیر، ج ۴، ص ۴۹۵. علامه حلی، تذکره الفقهاء، ج ۲، ص ۴۰۰.

می‌شود به حکم قاضی الزامی ندانسته و دادگاه در صورت احراز عسر و حرج مستأجر، مهلتی برای وی قرار می‌دهد.

ماده ۹ قانون روابط مؤجر و مستأجر مقرر می‌دارد:

«در مواردی که دادگاه تخلیه ملک مورد اجاره را به لحاظ کمبود مسکن موجب عسر و حرج مستأجر بداند و معارض با عسر و حرج موجر نباشد، می‌تواند مهلتی برای مستأجر قرار بدهد.»

ملاک قاعده حقوقی فوق، قاعده نفی عسر و حرج است. به موجب قاعده نفی عسر و حرج هر حکمی اعم از احکام تکلیفی یا احکام وضعی اگر مستلزم عسر و حرج برای مکلف و یا متعهد باشد، مرفوع است. در اینجا اجرای فوری حکم که ناشی از اتمام مدت اجاره و در نتیجه خاتمه مشروعیت حضور مستأجر در ملک مورد اجاره یک حکم حرجی است و به موجب ماده قانونی فوق قاضی را مجاز در دادن مهلت به مستأجر می‌کند. همانگونه که از متن ماده بر می‌آید این حکم در جایی جاری است که عسر و حرج مستأجر منافاتی با عسر و حرج موجر نداشته باشد والا اگر به دلیل عدم تخلیه عین مستأجره، موجر به عسر و حرج مساوی با عسر و حرج مستأجر و یا شدیدتر از آن بیفتد با یکدیگر تعارض و در نتیجه حکم به تخلیه - که بر مبنای اصول و قواعد است - اجرا خواهد شد. در اجرای حکم فوق باید به این نکته توجه کرد که عسر و حرج هر فرد با توجه به شرایط شغلی، درآمد، وضعیت جسمی و روحی وی در نظر گرفته می‌شود. در نتیجه ممکن است تخلیه مستأجری که دارای درآمد کافی و موقعیت شغلی مناسبی است، موجب عسر و حرج وی نشود ولیکن تخلیه محل سکونت نسبت به فرد دیگری موجب عسر و حرج باشد.

۴) با اصلاح ماده ۱۱۳۰ قانون مدنی در سال‌های ۶۱ و ۷۰ قانونگذار با تعبیر عسر و حرج خود را مستغنی از تعبیری از قبیل غیر قابل تحمل شدن و یا به مخاطره افتادن زن که قبل از آن در بندهای مختلف ماده مذکور آمده بود دانسته است. به طور کلی اگر دوام زوجیت موجب عسر و حرج زوجه باشد و این عسر و حرج در دادگاه ثابت شود در صورت درخواست طلاق، دادگاه زوج را اجبار به طلاق می‌نماید. ماده ۱۱۳۰ قانون مدنی اصلاحی ۱۳۷۰ مقرر می‌دارد که:

«در صورتی که دوام زوجیت موجب عسر و حرج زوجه باشد، وی می‌تواند به



حاکم شرع مراجعه و تقاضای طلاق کند. چنانچه عسر و حرج مذکور در محکمه ثابت شود دادگاه می‌تواند زوج را اجبار به طلاق نماید و در صورتی که اجبار میسر نباشد زوج به اذن حاکم شرع طلاق داده می‌شود.<sup>۱</sup>

در اینجا نیز ملاحظه می‌شود که عسر و حرج زوج، مجوزی برای گسستن نکاح، این پیمان مهم خانوادگی است. پیمانی که به دلیل اهمیت خانواده، قانونگذار اهتمام زیادی بر ثبات و قوام آن دارد. برای روشن شدن مقصود قانونگذار از عسر و حرج و یا غیر قابل تحمل بودن، به بعضی از آرا که در زمان حکومت قانون سابق صادر شده و پاره‌ای از آرای مربوط به ماده مذکور پس از تجدید نظر اشاره می‌کنیم:

الف) اثبات بداخلاقی شوهر برای اجبار وی به طلاق توسط حاکم در مقابل تقاضای زن کافی نیست بلکه بر طبق شق دوم ماده ۱۱۳۰ قانون مدنی<sup>۱</sup> برای احراز این حق، بد اخلاقی و سوء معاشرت باید تا حدی باشد که ادامه زندگی زن را با او غیر قابل تحمل نماید. پس اگر شهادت شهود که زن برای اثبات دعوی خود اقامه نموده متضمن وضع رفتار و طرز سلوک مرد با زن نبوده و بالاخره طوری نیست که بتوان از آن غیر قابل تحمل بودن زندگی را با مرد استنباط نمود شهادت مزبور بی‌فایده و بدون اثر نیست.<sup>۲</sup>

ب) در صورتی که دادگاه سوء رفتار و سوء نیت زوج را نسبت به زنش تا حد خوف خطر جانی محرز بداند و مورد را با ماده ۱۱۳۰ قانون مدنی سازگار تشخیص دهد با این حال نپذیرفتن درخواست طلاق مورد نخواهد داشت.<sup>۳</sup>

دو مورد فوق مربوط به آرای بود که در سال‌های ۱۳۱۷ و ۱۳۱۹ با توجه به ماده ۱۱۳۰ سابق و قبل از اصلاح صادر شده بود. اینک به مواردی از احکام که در سال‌های

۱- ماده ۱۱۳۰ قانون مدنی مصوب سال‌های ۱۳۱۳ و ۱۳۱۴ و قبل از اصلاح سال ۷۰ مقرر می‌داشت «حکم ماده قبل در موارد ذیل نیز جاری است:

۱) در موردی که شوهر سایر حقوق واجبه زن را وفا نکند و اجبار او هم بر ایفا ممکن نباشد.  
۲) سوء معاشرت شوهر به حدی باشد که ادامه زندگی زن را با او غیر قابل تحمل سازد.  
۳) در صورتی که به واسطه امراض ساریه صعب‌العلاج دوام زناشویی برای زن موجب مخاطره باشد.  
۲- حکم شماره ۱۳۱۷/۱۲/۲۸۲۸۲۲ شعبه یک (اصول قضایی)، عبده، ج ۲، ص ۷۹. با نقل از مهدی نیک‌فر، قانون مدنی در آرای دیوان عالی کشور، تهران، انتشارات کیهان، سال ۷۱، ص ۲۳۴.

اخیر و به استناد ماده ۱۱۳۰ اصلاحی سال‌های ۶۱ و ۷۰ صادر شده است اشاره می‌کنیم: (ج) شعبه ۳۰ دیوان عالی کشور در دادنامه شماره ۱۷۳۱-۶۹ در تاریخ ۶۹/۱۱/۲۷ به دادنامه تجدید نظر خواسته ارسالی، از شعبه ۱۵ دادگاه مدنی خاص کرج ایراد کرده است و استدلال می‌کند که محکومیت زوج به اتهام فحاشی که به بیست هزار ریال جریمه محکوم شده است، کافی برای عسر و حرج زوج و طلاق وی از شوهرش نمی‌باشد. ثانیاً حکم تمکین زوج نیز صادر شده ولیکن زوج حاضر به تمکین نگردیده است. در نتیجه مورد از موارد عسر و حرج و قابل استناد به ماده ۱۱۳۰ قانون مدنی نمی‌باشد.

(د) شعبه ۷ دیوان عالی کشور نیز در دادنامه شماره ۷/۹۰۴ مورخه ۶۹/۱۲/۸ مقرر می‌دارد که با این مقدار اختلاف در زندگی زناشویی، عسر و حرج محقق نیست. (ه) شعبه ۷ دیوان عالی کشور در دادنامه دیگری به شماره ۷/۱۱۶۲ مورخه ۷۰/۱۰/۲۱ با این استدلال که زن و شوهر مدت ۹ سال با هم زندگی نموده‌اند و دارای ۳ فرزند می‌باشند و به نظر نمی‌رسد بد رفتاری زوج تا حدی باشد که ادامه زندگی را به مخاطره اندازد، اختلافات موجود در زندگی را عسر و حرج ندانسته است.

از بررسی آرای فوق به این نتیجه می‌رسیم که مقصود قانونگذار از عسر و حرج زوج مندرج در ماده ۱۱۳۰ قانون مدنی آن مقدار فشار و ضیق و حرجی است که ادامه زندگی زناشویی برای زوج میسر نیست و وی در فشار و ناراحتی خارج از متعارف قرار می‌گیرد. رویه معمول در دادگاهها نیز بر همین فرض استوار است که اختلافات و مشاجرات موجود بین زوج و زوجه کافی برای تحقق عسر و حرج نیست بلکه اگر این امور همراه با ندادن نفقه و نداشتن مسکن و لباس مناسب باشد که زوجه از این وضعیت به تنگ آمده باشد و عرف نیز در خروج از این عسر و حرج با وی هم عقیده باشد، می‌توان به عسر و حرج حکم کرد.<sup>۱</sup>

۱- آنچه بیان شد رویه معمول محاکم بود که تلاش زیادی برای قوام و استحکام بنیان خانواده دارند اما به نظر می‌رسد که عسر و حرج می‌تواند صرفاً جنبه معنوی داشته باشد. به عنوان مثال شوهری که معتاد به مواد مخدر است و منزل خود را محلی برای صرف مواد مخدر با دوستانش قرار داده است. حتی با دادن نفقه و خوش رفتاری ظاهری نیز ممکن است زوجه خویش را در عسر و حرج (مشقت شدید روحی) قرار دهد.

## نتیجه

با توجه به بررسی مبانی قاعده عسر و حرج و موارد کاربرد این قاعده در نفی هر گونه حکم حرجی و پذیرش قاعده مذکور در مواد قانونی و رویه‌های قضایی می‌توان نتیجه گرفت که چنانچه اجرای یک قرارداد مستلزم حرج و مشقت شدید برای متعهد باشد، الزام ناشی از قرارداد مذکور برداشته می‌شود. گاهی این حرج و مشقت موقتی است و با دادن مهلت و رفع عسر و حرج، مجدداً الزام مذکور برقرار و به آن عمل خواهد شد. در بعضی صور نیز پرداخت یکباره دین موجب دشواری و حرج و مشقت برای متعهد می‌شود و راه رفع عسر و حرج، قرارداد اقساط برای پرداخت دین است.

حال باید دید که با توجه به نظریه تغییر اوضاع و احوال اگر در اثر دگرگونی در شرایط و اوضاع و احوال به علتی خارج از اراده متعهد اجرای قرارداد مستلزم دشواری و حرج و مشقت متعهد باشد آیا متعهد از انجام تعهد معاف می‌گردد؟ در بررسی این امر باید به این نکته توجه داشت که دشواری و حرج و مشقت ممکن است به سبب ورود و زیان خارج از متعارف بوده باشد. به این معنا که متعهد به ناچار مجبور به فروش اموال و در تضییق قرارداد خود و خانواده‌اش باشد تا بتواند به تعهد عمل نماید و یا در حرج و مشقت بدنی و جسمی قرار گیرد. انجام قرارداد تنها به وسیله متعهد باید صورت پذیرد و با بروز حوادث غیر مترقبه و خارج از اراده متعهد و همچنین غیر قابل کنترل و اجتناب، اجرای قرارداد برای وی حرجی شده و متعهد را در مشقت و ضیق شدید قرار می‌دهد. تفاوتی در نوع حرج و مشقت و ناراحتی از جهت جسمی و روحی نیست. برای مورد اول می‌توان از بروز کولاک شدید و مشکل شدن حمل کالایی را در یک منطقه کوهستانی نام برد و برای مورد دوم تعهد به تعلیم یکی از علوم و یا فنون در موعد مقرر و مرگ دسته جمعی خویشاوندان تعلیم دهنده در اثر یک زلزله ناگهانی، گفتنی است.

آثار دشواری اجرای تعهد بر قراردادها را می‌تواند در موارد زیر خلاصه کرد:

۱- اجرای تعهد تارفع عسر و حرج متوقف می‌گردد. دادن مهلت و یا قرار اقساط

از این قبیل است.

۲- الزام ناشی از عقد برداشته می‌شود. عسر و حرج زوجه و صدور مجوز طلاق توسط دادگاه، عدم فروش خانه مدیون برای پرداخت دین از این قبیل است. در پاره‌ای موارد دشواری‌هایی که موجب بروز خسارات و ضرر مالی به متعهد می‌گردد و خارج شدن از شرایط مذکور مستلزم تحمل هزینه‌های گزاف و غیر متعارف است از نظر عرف «ضرر» تلقی می‌گردد. پیمانکاری که به دلیل بروز حوادث غیر مترقبه و غیر قابل کنترل مجبور به تهیه مصالح و ملزومات به چند برابر قیمت زمان انعقاد پیمان است دچار مشقت و ضرری شده‌است که هنگام انعقاد قرارداد هرگز انتظار چنین ضرری را نداشته است.

ضرری شدن اجرای تعهد و به هم خوردن تعادل و توازن قراردادی را در بند بعدی مورد بررسی قرار می‌دهیم.

#### کفتار دوم - عدم توازن و تعادل طاری و ضرری شدن اجرای تعهد

طرفین قرارداد قبل از انعقاد قرارداد با سنجش سود و زیان و میزان تعهد و تلاشی که باید برای انجام تعهد به عمل آورند، مبادرت به انعقاد قرارداد می‌کنند و هر یک از آنها سعی در کسب سود و منفعت بیشتر دارند. گاهی بین ارزش‌های مبادله شده توازن و تعادل نیست و این قیمت در صورت عدم اطلاع طرفین از قیمت عاقله بازار رخ می‌دهد. چنانچه طرفین از قیمت عاقله بازار اطلاع داشته‌باشند و بنا به انگیزه‌ها و دواعی مختلف به چنین معامله‌ای رضایت دهند، ضرری تحقق پیدا نمی‌کند که به بهانه ضرر مذکور بتوان معامله را فسخ کرد. آنچه گفته شد بر مبنای تعادل و توازن و تساوی عوضین در زمان انعقاد عقد بود اما اگر بعد از عقد در اثر بروز حوادث خارجی، تعادل و توازن مفروض به هم خورده و چهره واقعی به خود نگیرد، آیا در این صورت و با فرض تحقق ضرر امکان‌رهایی متضرر از الزام ناشی از قرارداد وجود دارد یا باید با تحمل ضرر - هر چند گزاف و نامتعارف باشد - به تعهد خود عمل نماید به عبارت دیگر آیا تعادل و توازن لازم برای انعقاد عقد تا زمان اجرا نیز باید استمرار یابد و یا اختیار غبن تنها به نامتعادل بودن عرفی دو عوض در زمان عقد مربوط است؟ اختیار فسخ معامله‌ای که بین ارزش‌های عوضین نابرابری و عدم تعادل غیر متعارف وجود دارد «غبن» نام گرفته است ولیکن این اختیار ناظر به برابری عرفی و

گزارف بودن عقد در زمان انعقاد است<sup>۱</sup> و در مورد سرایت مبانی این نظریه به عدم تعادل طاری تردید وجود دارد. اکنون باید دید با استفاده از مبانی خیار غبن می توان جلو ضرر ناشی از تغییر در اوضاع و احوال زمان عقد را گرفت. برای توجیه نظریه غبن به دو نظر زیر اشاره می کنیم:

بند اول - تخلف از شرط ضمنی؛

بند دوم - جبران ضرر ناروا.

### بند اول - تخلف از شرط ضمنی

بر خلاف کسانی که خیار غبن را نتیجه عیب اراده می دانند، طرفداران این نظریه آن را نتیجه حکومت اراده می دانند. اراده ای سالم و بی عیب است که با آگاهی از برابری عوضین به معامله رضایت دهد. پس اگر کشف شود که در معامله از این برابری خبری نبوده است، نشانه عدم رضایت به معامله با شرایط مذکور است و چنین معامله ای مشمول آیه شریفه «ان تکون تجارة عن تراض» نیست. این استدلال کسانی است که غبن را نتیجه عیب اراده می دانند.<sup>۲</sup> صرف نظر از ایراداتی که به نظر مذکور وارد است به این نکته می پردازیم<sup>۳</sup> که اراده طرفین به انجام معامله ای تعلق گرفته است که ارزش های زمان عقد - که مبنای برابری عوضین بوده است - به دلیل بروز حادثه ای دگرگون کننده به هم خورده و در نتیجه جلو تحقق برابری مفروض عوضین را گرفته و از شرط مذکور تخلف شده است. پس شرطی که به طور ضمنی در هر معامله ای وجود دارد و طرفین با پذیرش این مبنا به انعقاد معامله رضایت می دهند وصف تساوی دو عوض است و هرگاه در معامله این وصف محقق نشود طرفی که کفه ترازوی او سبک شده است می تواند با فسخ معامله، خود را قید چنین معامله ای برهاند. چنانچه کسی در وجود چنین شرط ضمنی تردید کند، باید بداند که تعادل عوضین و برابری عرفی تعهدات و یا دو عوض آنچنان در عرف روشن و بدیهی است که هر

۱- ناصر کاتوزیان، قواعد عمومی قراردادها، ج ۳، ص ۸۷.

۲- علامه حلی، تذکره، ج ۱، خیار غبن. به نقل از دکتر ناصر کاتوزیان، قواعد عمومی قراردادها، ج ۵، ص ۲۳۴.

۳- قانون مدنی با انتخاب راه حل فسخ به این نظریه توجهی نداشته است. حق فسخ، اختیار بر هم زدن معامله صحیح و نافذ است و عیب اراده عقد را باطل و یا غیر نافذ می کند.

انسان متعارف و معقولی آن را تصدیق می‌کند. این شرط فرعی است که اگر دچار خلل شود بر طبق قواعد، باعث ایجاد اختیار می‌شود.<sup>۱</sup>

با این تحلیل غبن مصداقی از اختیار تخلف شرط است و اصالت ندارد در حالی که قانون مدنی، با جدا کردن اختیار غبن از تخلف شرط، استقلال آن دورا تأیید می‌کند.<sup>۲</sup> صرف نظر از این تحلیل به نظر می‌رسد در استناد به نظریه تغییر اوضاع و احوال می‌توان به تخلف از شرط ضمنی مورد قبول طرفین که اکنون به علت بروز حوادث از آن تخلف شده است اشاره کرد. اکنون باید دید این نظریه در مقابل ورود ضرر ناروا در اثر بروز حوادث غیر مترقبه مرجحی دارد یا اینکه با ایرادات وارده به این نظر باید به همان راه رفت.

از ایرادات وارده به نظریه شرط ضمنی این است که اعتقاد به برابری دو عوض از انگیزه‌های ایجاد معاملات است نه شرط مورد تراضی و متعاملین معمولاً به عنوان شرط به آن نمی‌نگرند. این ایراد توسط بعضی از حقوقدانان این گونه پاسخ داده شده است که:

«این ایراد مبالغه‌آمیز است، زیرا در بسیاری موارد خریدار به اعتماد امانت و حسن شهرت تولیدکننده معامله می‌کند و فروشنده نیز در تبلیغات خود اعلام می‌دارد که کالاهای مرغوب او به کمترین بهای ممکن عرضه می‌شود و دو طرف بر همین مبنا به گفتگو می‌پردازند. ولی این فرض، چهره نوعی و عمومی ندارد. در غالب موارد هر یک از دو طرف می‌کوشد که در معامله سود بیشتری ببرد و تعادل در قیمت را به نفع خود برهم زند. گاه نیز چنان برای بدست آوردن عوض اشتیاق دارد یا چندان به پرسودی معامله معتقد است که هیچ عنایتی به تعادل نسبی دو عوض نمی‌کند. پس چگونه می‌توان ادعا کرد که در هر معامله معوضی تراضی بر این مبنای نوعی استوار است که دو عوض متعادل باشد؟»<sup>۳</sup>

از پاسخ به نقض فوق بر می‌آید که نویسنده مذکور تمایل بیشتری در به کارگیری

۱- برای ملاحظه نظریه شرط ضمنی در فقه ر.ک به، سید محمد کاظم طباطبایی، حاشیه بر مکاسب، ج ۲، ص ۷۰. شیخ موسی خوانساری (تقریرات) میرزا نائینی، منیه الطالب، ج ۲، ص ۵۷ و ۵۸. ناصر کاتوزیان، قواعد عمومی قراردادها، ج ۵، ص ۲۳۵.

۲- ناصر کاتوزیان، قواعد عمومی قراردادها، ج ۴، ص ۲۴۴.

۳- ناصر کاتوزیان: قواعد عمومی قراردادها، ج ۵، ص ۲۳۷.

قاعده لاضرر دارد. از این گذشته باید در مورد هر دعوی به طور خاص این نکته مورد بررسی قرار گیرد که آیا در نظر عرف این تعادل و تساوی مورد انتظار بوده است یا نه؟ از طرف دیگر باید این تعادل و تساوی مورد قصد مشترک طرفین باشد و توجه یکی از طرفین کافی نیست. در قسمتی از استدلال شعبه ۲۷ دادگاه شهرستان در خصوص امکان فسخ اجاره قناتی که به دلیل ایجاد لوله کشی و از دست دادن مشتریان آب اظهار شده آمده است که:

«... از هیچ یک از مواد قانون مدنی بر نمی آید که این تعهد موجر شامل تأمین سود حتمی مستأجر در استفاده از منابع موضوع معامله هم هست تا از این راه بتوان در مقابل عدم امکان ایجاد این تعهد، مستأجر را هم از تعهدات خود در مورد پرداخت مال الاجاره بری دانست. بنابراین اگر شخص ثالثی با عرضه متاع بهتری بتواند مشتریان مستأجر را به خود اختصاص دهد و در نتیجه این رقابت او نتواند غرض و داعی خود را از انعقاد قرارداد کاملاً عملی سازد و سودی که احتمال می داده ببرد، هیچ موجبی برای فسخ اجاره و جبران این منافع احتمالی از راه تحمیل ضرر بر موجر به نظر نمی رسد. به خصوص که مسئله لوله کشی منازل و اماکن نواحی مختلف تهران در هنگام تنظیم قرارداد کاملاً روشن و قابل پیش بینی بوده و مسلماً میزان اجاره با توجه به این قضیه تعیین شده است.»<sup>۱</sup>

اگر چه این موضوع از حیث از دست رفتن قابلیت انتفاعی که در عقد اجاره مورد نظر طرفین بوده است قابل بحث است، به این معنا که برابر ماده ۴۸۱ قانون مدنی ایران، هرگاه عین مستأجره به واسطه عیب از قابلیت انتفاع خارج شده و نتوان رفع عیب نمود، اجاره باطل می شود لیکن مقصود از طرح موضوع مورد بحث ارتباط این رأی با این مطلب است که آیا در عقود معین و یا قراردادهای موضوع ماده ۱۰۰ قانون مدنی تعادل و تساوی بین عوضین یک اصل پذیرفته شده عرفی است و چنانچه این اصل هنگام انعقاد عقد و یا بعد از آن تا زمان اجرا بنا به دلایلی خارج از اراده طرفین دچار خدشه گردید، می توان به عنوان تخلف از یک «شرط ضمنی» مورد پذیرش طرفین به کسی که از عدم تحقق این شرط دچار خسران شده است، حق فسخ قرارداد را داد یا نه؟

برای بررسی رأی مذکور ناگزیر از شرح موضوع مورد اختلاف هستیم. مستأجر، قناتی را برای مشروب ساختن منازل و اماکنی اجاره می‌کند. پس از مدتها منازل و اماکن مذکور لوله‌کشی شده و به طور طبیعی مشتریان خود را که سابقاً از آب قنات استفاده می‌نمودند از دست می‌دهد. از طرف دیگر ادعا شده است که قسمتی از چاه‌های آبدۀ قنات در اثر اقدامات خلاف قانون مأمورین شهرداری و ایجاد نهر و جاری ساختن آب چاه‌های عمیق داودیه بر روی پشته‌های قنات خراب شده است و خشکسالی حادث نیز امکان استیفای منافع مورد اجاره را از بین برده است. صرف نظر از قسمت اخیر ادعا در مورد خشکسالی که اگر ثابت شود و قنات خشک و یا کم آب شده باشد به دلیل از دست دادن قابلیت انتفاع، اجاره نسبت به بقیه مدت باطل می‌شود، در مورد لوله‌کشی حادث که بعد از انعقاد عقد اجاره رخ داده است باید گفت که امر مذکور ظاهراً قابل پیش‌بینی بوده و روند توسعه شهر و استفاده از آب لوله‌کشی نشان می‌دهد که منطقه مذکور نیز در آینده زیر پوشش آب لوله‌کشی خواهد رفت و از این جهت دلیلی برای فسخ قرارداد اجاره وجود ندارد. کما اینکه در رأی مذکور نیز به این نکته اشاره شده است.

با بررسی مذکور معلوم گردید که شرط بکارگیری «نظریه حوادث پیش‌بینی نشده بر مبنای «شرط ضمنی» این است که علاوه بر غیر قابل پیش‌بینی بودن حوادث و خارج از کنترل و عام بودن حادثه، قصد مشترک طرفین به شرایط ضمنی مورد پذیرش عرف تعلق گرفته باشد. به عبارت دیگر عرف بر این حقیقت صحه می‌گذارد که انعقاد یک قرارداد به طور متعارف متضمن پذیرش شرایط و اوضاع و احوالی است که هنگام انعقاد عقد، هر معامله‌کننده عاقلی به آن توجه می‌کند و نه اموری که انگیزه‌های یکی از طرفین را تشکیل می‌دهد. یکی از اساتید حقوق در مورد این رأی می‌نویسد:

«در این رأی برای اینکه حق فسخ از حدود قلمرو تراضی خارج شود به دو مقدمه استناد شده است:

- ۱) داشتن خریدار برای آب در شمار انگیزه‌های ویژه مستأجره بوده است نه مورد قصد مشترک طرفین.
- ۲) لوله‌کشی آب شهری در زمره حوادث قابل پیش‌بینی در زمان انعقاد اجاره بوده



است و این هر دو مقدمه نشان می‌دهد که نظریه «حادثه پیش‌بینی نشده بر مبنای شرط ضمنی» چگونه زیربنای فکری دادگاه را در تفسیر قرارداد تشکیل می‌دهد. همچنین روشن می‌سازد که حادثه مورد استناد باید نوعی و عینی باشد نه مربوط به شخص مستأجر و گرفتاری‌های او.<sup>۱</sup>

اگر چه نمی‌توان به این شرط عرفی در معاملات و انتظار متعارف متعاملین در نوعی تعادل بین آنچه به دست می‌آورند و آنچه از دست می‌دهند، بی‌توجه بود اما با توجه به وجود راه حل دیگر در حقوق مدنی؛ یعنی اعمال قاعده لاضرر ترجیح این نظر یعنی جبران ضرر ناروا موجه به نظر می‌رسد؛ به خصوص که، آن چه تا قبل از طرح نظریه حوادث پیش‌بینی نشده، مطرح و مورد پذیرش بوده است، وجود تعادل و توازن بین عوضین در زمان انعقاد عقد بوده و به هم خوردن توازن و تعادل قراردادی در اثر بروز حوادث پیش‌بینی نشده در زمان اجرای عقد موضوع جدیدی است که در این نوشته مورد نقد و بررسی قرار گرفته است.

ممکن است گفته شود که در قراردادهای دراز مدت و یا قراردادهایی که سالیان دراز باید در انتظار سرانجام کار نشست، تعادل و توازن زمان اجرا مورد توجه عرف است و نه تساوی عوضین در زمان انعقاد عقد. در این باره باید گفت که در قراردادهای مستمر هر یک از طرفین به شرایط انجام کار اگر چه سال‌های متمادی به طول انجامد، توجه کرده و به معامله راضی شده‌اند. آنها سود و زیان خود را متناسب با هزینه انجام کار در سال‌های متمادی در نظر گرفته و پیش‌بینی‌های متعارف و مورد انتظار را در خصوص نرخ تورم ملحوظ داشته و دست به انعقاد قرارداد زده‌اند. بنابراین از این حیث تفاوتی بین قراردادهای مستمر و قراردادهایی که بین زمان انعقاد تا زمان اجرای آن فاصله زمانی زیادی وجود ندارد، نیست. تنها نکته قابل ذکر این است که قراردادهای دراز مدت و یا قراردادهایی که بین زمان انعقاد عقد تا زمان اجرای مدت قابل توجهی فاصله زمانی وجود دارد بیشتر در معرض حوادث غیر مترقبه و متأثر از آنها هستند و موضوع نظریه تغییر اوضاع و احوال قرار می‌گیرند. در این قسمت به جبران ضرر ناروا بر طبق قاعده لاضرر اشاره می‌کنیم.

**بند دوم - جبران ضرر ناروا**

آنچه از مواد قانون مدنی و پشتوانه این مواد؛ یعنی فقه برمی آید لزوم جبران ضرر ناشی از نامتعادل بودن دو عوض و جمع بین حق طرفین عقد است. لازمه جبران ضرر مذکور وجود حق فسخ معامله برای متضرر است که خیار غبن نام دارد.<sup>۱</sup> به اعتبار گفته فقها «خیار غبن» ویژه عدم تعادل و نابرابری عوضین هنگام انعقاد عقد است و هیچ یک از آنها «غبن حادث» را نپذیرفته‌اند<sup>۲</sup> ولیکن آنچه ما در صدد بیان آن هستیم این است که:

اولاً - ضرر زاییده تغییر و تحول در اوضاع و احوالی است که عقد در آن شرایط منعقد شده است. بروز حوادثی خارجی و غیر مترقبه و عام باعث ترقی یا تنزل ناگهانی قیمت‌ها شده و اگر در چنین شرایطی حکم به الزام متعاقدين به انجام تعهد نماییم، ضرری فاحش و گزاف بر یکی از طرفین وارد می‌شود. میزان در ضرر و یا عسر و حرجی که از این ناحیه به متعهد وارد می‌شود عرف است.

ثانیاً - این نظریه بیشتر در مورد قراردادهای مستمر دراز مدت و قراردادهایی که بین شرایط انعقاد تا ظرف اجرای آن فاصله زمانی قابل توجهی باشد مطرح می‌شود. قراردادهای استخراج معادن گاز و نفت و سایر معادن زیر زمینی، ساخت سد و نیروگاه، تأسیسات زیر بنایی، فرودگاه‌های بزرگ، راه آهن، پل‌های بزرگ، بزرگراه‌ها، تأمین آب و برق و تلفن، از این قبیل هستند.

ثالثاً - تغییری عمده و قابل توجه در اوضاع و احوال اقتصادی، تجاری اجتماعی، حتی سیاسی به وجود آید؛ به نحوی که به طور بنیادی اوضاع را دگرگون کرده باشد. این تغییرات در اثر بروز حوادث پیش‌بینی نشده، عام، غیر قابل کنترل و خارجی به وجود آمده باشد. به این ترتیب اگر حادثه قابل پیش‌بینی باشد و یا در اثر تقصیر متعهد بوده باشد و یا قابل کنترل و تنها مربوط به متعهد باشد و نه عام و نوعی این نظریه طرح نمی‌گردد. رابعاً - در قراردادهای دراز مدت، بایستی مجموع سود و زیان در جریان اجرای

۱- ماده ۴۱۶ قانون مدنی مقرر می‌دارد: «هر یک از متعاملین که در معامله غبن فاحش داشته باشد بعد از علم به غبن می‌تواند معامله را فسخ کند.»

۲- شیخ محمد حسن نجفی، جواهر الکلام، ج ۲۳، ص ۴۲. شیخ مرتضی انصاری، مکاسب، ص ۲۳۶.

قرارداد مورد توجه باشد.<sup>۱</sup> در حقیقت بایستی ضرری تحقق یافته باشد. اگر متعهد در نیمی از سال‌های اجرای قرارداد با سود سرشاری روبرو باشد و در عوض در بقیه سال‌ها دچار ضرر گردد مجموع سود و زیان قرارداد را در نظر گرفته و حکم می‌کنیم. با بررسی موارد فوق و وجه تمایز عمده نظریه تغییر اوضاع و احوال و قوه قاهره؛ یعنی مشکل شدن اجرای قرارداد در اولی و غیر ممکن شدن آن در دیگری، در پی پاسخ به این پرسش هستیم که آیا ضرر ناشی از تغییر اوضاع و احوال اقتصادی، سیاسی و اجتماعی قابل جبران است و یادشواری بیش از حد اجرای تعهد برای یکی از طرفین، از الزام ناشی از قرارداد می‌کاهد؟ به قسمت اخیر؛ یعنی مشکل شدن اجرای تعهد در بند قبل پرداخته شد ولیکن ضرری شدن اجرای تعهد در اثر تغییر اوضاع و احوال موضوع این بند است.

قانون مدنی ایران غبن فاحش و عدم تعادل بین عوضین را موجب خیار فسخ می‌داند اما در مورد ضرر ناشی از بروز حوادث غیر مترقبه سخنی به میان نیاورده است. به نظر می‌رسد به کمک مبنای دیگر «خیار غبن»؛ یعنی لزوم جبران ضرر ناروا بتوان پاسخ سؤال فوق را دریافت. آنچه از نظر قانونگذار مهم بوده است، لزوم جبران ضرر ناروا است. عرف تحمیل ضرر ناروا بر یکی از متعاملین را تأیید نمی‌کند و حکم به جبران آن می‌کند. در این خصوص نمی‌توان گفت که متعهد خود اقدام به چنین معامله ضرری کرده است و انتساب افزایش قیمت به چندین برابر به وی پذیرفته نیست و ما نیز از ضرری متعارف و معمولی سخن نمی‌گوییم بلکه ضرر مورد بحث ما غیر متعارف و گزاف و شکننده است، به نحوی که تحمل آن به وسیله متعهد، وی را دچار مشقت و دشواری شدید می‌نماید.

هر یک از مبنای خیار غبن را که مورد توجه قرار دهیم، به هر حال ضرر ناشی از بروز حوادث غیر مترقبه منتفی است. به ویژه جبران ضرر ناروا که مبنای آن قاعده لاضرر است در بین نویسندگان حقوق مدنی بیشتر مورد توجه بوده است.<sup>۲</sup> به عقیده بعضی از آنها ملاک قاعده لاضرر در موردی که رویدادی نامنتظر تعادل قراردادی را بر هم می‌زند، وجود دارد و قاعده مذکور گنجایش نفی هر ضرر ناروا، (حتی در

۱- ربیر، قاعده اخلاقی در تعهدهای مدنی، شماره ۸۷، ص ۱۵۵. به نقل از کاتوزیان، همان، ص ۱۰۵.

۲- سید حسن امامی، حقوق مدنی، ج ۱، ص ۴۹۷.

موردی که تغییر اوضاع و احوال تعادل و توازن قراردادی را به هم می‌زند) رانیز دارد.<sup>۱</sup> از مجموع مطالب این گفتار چنین بر می‌آید که عرف تحمل ضرر غیر متعارف و خارج از انتظار متعاقدین را منطقی ندانسته و جبران آن را می‌طلبد. اگر بنا باشد که ضرر گزاف و غیر متعارف جبران شده و بر متعهد تحمیل نگردد چاره‌ای جز برداشتن حکمی که موجب ضرر است نمی‌باشد و نمی‌توان ضرر را به هر وسیله ممکن جبران نمود.

جا دارد قبل از نتیجه‌گیری به این نکته نیز توجه کنیم که در بسیاری از موارد متوقف شدن اجرای تعهد ناشی از کاهش واقعی ارزش مبادله‌ای پول است. متعهدی که در شرایط انعقاد عقد با یک واحد از پول رایج می‌توانست میزان معینی کالا و ملزومات و خدمات را به دست آورد، اکنون با ده برابر همان واحد نیز نمی‌تواند مواد مورد نیاز و خدمات مربوطه را تهیه نماید و این ناشی از تقلیل ارزش واقعی پول است. نظریه ارزش واقعی پول که در دهه اخیر بین نویسندگان و صاحب نظران فقهی و حقوقی مطرح شده، عبارت از این است که پول نماینده ارزش مبادله‌ای کالا است. چنانچه این ارزش دچار نوسان و تغییر گردد ارزش مبادله‌ای پول نیز تغییر می‌نماید. به عنوان مثال اگر مدیونی متعهد به پرداخت مبلغ معینی پول در ۲۰ سال پیش بوده است و با تأخیر بیست ساله مجبور به پرداخت دین خود شده باشد، اکنون باید به همان میزان ارزش مبادله‌ای را تسلیم نماید و اگر به میزان شماره‌ای پول مذکور پرداخت نماید وفای به دین نکرده است.<sup>۲</sup>

حال اگر پیمانکاری تعهد به ساخت سدی در طول پانزده سال نماید و در اثنای اجرا در اثر تغییر اوضاع و احوال اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و یا بروز جنگ یا حوادث طبیعی، قیمت مصالح و ملزومات و خدمات چندین برابر افزایش یابد، کارفرما به آن مقدار از پول در مقابل پیمانکار متعهد است که وی بتواند بر حسب محاسبات و ایجاد تعادل و توازن اولیه به تعهد خود عمل نماید. اگر پیمانکار تعهد به ساخت سد نموده است، کارفرما نیز تعهد به تسلیم ارزش معادل ملزومات و خدمات و مواد اولیه به اضافه سود متعارف به پیمانکار کرده است و اکنون که حوادث غیر

۱- ناصر کاتوزیان، همان، ص ۱۰۱.

۲- مهدی شهیدی، سقوط تعهدات، تهران، انتشارات دانشگاه شهید بهشتی، ۷۰، ص ۴۴.

مترقبه ارزش واقعی پول را کاهش داده است، کارفرما به همان میزان ارزشی که متعهد شده است موظف به پرداخت و جبران است تا از این ناحیه ضرری متوجه پیمانکار نگردد. در این بحث - که نیازمند تحقیقی جداگانه است - سخن از ضرری است که در اثر تغییر و نوسان ارزش پول به موجب بروز حوادث پیش‌بینی نشده به وجود می‌آید. با استدلال فوق می‌توان گفت که در چنین مواردی قرارداد باید به موجب حکم قاضی تعدیل شود و در صورت عدم جبران ضرر وارده به پیمانکار، وی مجاز در فسخ خواهد بود.

به نظر می‌رسد که با استناد به قاعده‌ی لاضرر که مبنای خیار غبن است بتوان غبن حادث ناشی از تغییر اوضاع و احوال قرارداد را دلیلی بر عدم التزام به عقد ضرری دانست و قائل به حق فسخ برای متعهد متضرر شد زیرا:

الف) قاعده‌ی لاضرر هرگونه ضرر ناروا را نفی کرده و حکم التزام ناشی از قرارداد که منشأ ضرر مذکور است برداشته می‌شود، خواه این ضرر ناشی از احکام تکلیفی باشد و خواه از احکام وضعی نشأت گرفته باشد. بنابراین التزام به انجام تعهد اگر موجب ضرری غیر متعارف باشد نفی گردیده و برداشته می‌شود.

ب) چنانچه در اثر تغییر در اوضاع و احوال قرارداد و در نتیجه افزایش هزینه‌ی انجام تعهد ضرری غیر متعارف متوجه یکی از طرفین شود، در ناروا بودن چنین ضرری نباید تردید کرد. عرف نیز تحمیل ضرر مذکور را بر متعهد روا نمی‌دارد.

ج) در بروز این ضرر، اراده‌ی متعهد دخالتی نداشته و انتساب ضرر به متعهد و یا متعهدله و یا شخص ثالث موجه نیست. اگر مقدمات فوق را بپذیریم، استناد به قاعده لاضرر برای جبران ضرر ناشی از بروز حوادث پیش‌بینی نشده امکان‌پذیر و قابل قبول است. به ویژه که قاعده‌ی مذکور هرگونه ضرری را نفی می‌کند همانگونه که ملاک قاعده‌ی مذکور ضرر ناشی از عدم تعادل و توازن عوضین هنگام انعقاد عقد را نفی می‌کند، هرگونه ضرر ناشی از التزام به انجام تعهدی که در اثر تغییر اوضاع و احوال به متعهد تحمیل می‌گردد نیز نفی و در نتیجه حکم وفای به عقد که یک حکم ضرری است، برداشته می‌شود.

بعضی از حقوق‌دانان در مقام داوری میان شرط ضمنی و قاعده‌ی لاضرر و انتخاب یکی از آن دو به عنوان مبنای خیار غبن، قاعده‌ی لاضرر را ترجیح داده‌اند و استدلال

کرده‌اند که احتمال نفوذ قاعده لاضرر در ذهن قانونگذار به مراتب زیادتر از نظریه جدید و قابل انتقاد شرط ضمنی است.<sup>۱</sup> در خصوص ضرر ناشی از بروز حوادث پیش‌بینی نشده نیز استناد به قاعده لاضرر - که نافی هر حکم ضرری است - موجه‌تر است تا استناد به نظریه شرط ضمنی که قبول آن نیاز به پذیرش عرفی و مسلم درج کلیه شرایط و اوضاع و احوال زمان عقد از قبیل تعادل و تساوی عوضین و ثبات و عدم تغییر این اوضاع و احوال در چارچوب ترازی طرفین دارد.

در پایان همین نوشته ضمن نتیجه‌گیری به راه حل پیشنهادی در مورد پذیرش هر یک از نظریات مطرح شده از قبیل قاعده نفی عسر و حرج قاعده لاضرر و نظریه شرط ضمنی اشاره خواهیم کرد.

## مبحث دوم

### نظریه تغییر اوضاع و احوال در سایر قوانین داخلی

با بررسی سایر قوانین داخلی ایران نیز معلوم می‌گردد که مفهوم دگرگونی در اوضاع و احوال زمان انعقاد عقد به این معنا که با تغییر اوضاع و احوال بتوان حق فسخ برای متعهد قائل شد و یا قرارداد را اصلاح و در مفاد آن تجدید نظر نمود، مطرح نبوده است ولیکن به بعضی از حوادثی که در حقوق کشورهای دیگر موجب انحلال عقد می‌گردد بر می‌خوریم. از طرف دیگر قانونگذار در بعضی از موارد با توجه به تغییر شرایط اجتماعی و اقتصادی با مداخله در روابط قراردادی طرفین حکم به تعدیل می‌نماید. در این مبحث به بررسی قوانین و مقررات مذکور می‌پردازیم.

### گفتار اول - پیش‌بینی تعدیل در قرارداد و شرایط عمومی پیمان

این نوع تعدیل که طرفین با توجه به اوضاع و احوال اقتصادی و تغییرات سریعی که در نرخ تورم به وجود می‌آید، با توافق یکدیگر در قرارداد پیش‌بینی می‌کنند

«تعدیل قرارداد» نام گرفته است. درست است که توافق طرفین بر تغییر مبلغ قرارداد ضمن عقد صورت گرفته و از ابتدا متعاملین آن را پذیرفته‌اند اما پذیرش تعدیل قراردادی نشانه این است که قانونگذار به عامل تغییرات سریع در اوضاع و احوال زمان انعقاد پیمان و بعد از آن توجه داشته است. این واقعیت که ثبات شرایط قرارداد و عدم تغییر نرخ‌ها، مبنای محاسبه طرفین (بخصوص در پیمان‌کاریهای بزرگ و با مبلغ پیمان زیاد) می‌باشد، از چشم قانونگذار مخفی نمانده و ناچار شده است آن را به نحوی برای قراردادهایی که در معرض تغییر اوضاع و احوال هستند، در نظر بگیرد. با بررسی اجمالی مقررات مشخص می‌گردد که از سال ۱۳۵۱ و پس از تصویب قانون برنامه و بودجه در خصوص اجرای طرح‌های عمرانی، شرط تعدیل در نظر گرفته شده است. بر اساس ماده ۲۳ قانون برنامه و بودجه مصوب سال ۱۳۵۱ سازمان برنامه و بودجه موظف گردید تا آیین‌نامه‌ای تهیه و پس از تصویب هیأت وزیران به دستگاه‌های اجرایی ابلاغ نماید. این ماده مقرر می‌دارد که:

«سازمان برای تعیین معیارها و استانداردها و همچنین اصول کلی و شرایط عمومی قراردادهای مربوط به طرح‌های عمرانی، آیین‌نامه‌ای تهیه و پس از تصویب هیأت وزیران، بر اساس آن دستورالعمل لازم به دستگاه‌های اجرایی ابلاغ می‌نماید و دستگاه‌های اجرایی موظف به رعایت آن می‌باشند.»

این وظیفه در سال ۱۳۵۳ عملی شده و به استناد ماده فوق آیین‌نامه مذکور تحت عنوان شرایط عمومی پیمان تهیه و پس از تصویب ابلاغ گردید. در آیین‌نامه مذکور که در سال ۱۳۵۹ مورد تجدید نظر قرار گرفت با توجه به تغییراتی که در اثر تعدیل قیمت‌های واحد در هزینه کار ایجاد می‌شود تا بیست و پنج درصد افزایش پیش‌بینی شده است.

آنچه در شرایط عمومی پیمان مورد توجه قرار گرفته است، متفاوت از تغییر مقادیر کار و کارهای جدید است. در ماده ۲۹ و ۳۰ آیین‌نامه مذکور پیمانکار موظف شده است در صورت تغییر مقادیر کار تا بیست و پنج درصد مبلغ اولیه بر اساس قیمت‌های پیمانکاری انجام دهد و در مورد کارهای جدید نیز پیمانکار موظف است قیمت واحد هر کار را به صورت کتبی از دستگاه نظارت تقاضا کند. قیمت‌های مورد بحث بر اساس بندهای الف و ب ماده ۳۰ شرایط عمومی پیمان تعیین می‌گردد. علاوه

بر تغییر مقادیر کار و کارهای جدید که موضوع مواد ۲۹ و ۳۰ از شرایط عمومی پیمان است، قانونگذار در بندهای الف و ب ماده ۳۷ مکرر، تعدیل آحاد بها را برای پیمان‌هایی با مبلغ اولیه بیشتر از پنجاه میلیون ریال پیش‌بینی کرده است. نحوه محاسبه تعدیل آحاد آبهای پیمان‌ها در سال ۱۳۷۰ نیز مورد تجدید نظر قرار گرفت و از طریق سازمان برنامه و بودجه به کلیه دستگاه‌های اجرایی، مهندسان مشاور و پیمانکاران ابلاغ شد.

از این آیین‌نامه و تغییرات بعدی آن می‌توان نتیجه گرفت که قانونگذار ضرورت تغییر مبالغ قرارداد را با تغییر شرایط آن احساس کرده است و با توجه به عدم وجود راه حل روشن در قواعد عمومی قراردادها در حقوق ایران مبادرت به تنظیم مقررات فوق‌الذکر نموده است. اگر قانونگذار به این واقعیت توجه نمی‌کرد پس چگونه می‌توانست با تغییر قیمت‌ها که در اثر تغییر اوضاع و احوال اجتماعی، سیاسی اقتصادی حادث می‌شوند کارفرما را مجبور به افزایش قیمت اولیه پیمان تا بیست و پنج درصد مبلغ نماید. عرف انجام پیمانهای بزرگ اکنون بر همین اساس استوار است که چنانچه در اثر بروز حوادث غیر مترقبه و یا تغییرات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی هزینه کالاها و خدمات افزایش یابد کارفرما باید این افزایش را تحمل نماید و تحمیل آن بر پیمانکار وجهی ندارد.

همین اندیشه در قانون روابط مالک و مستأجر سال ۱۳۵۶ نیز موجب تصویب ماده ۴ آن در مورد تعدیل اجاره بها گردید. چنانچه مدت اجاره منقضی شده و از تاریخ استفاده مستأجر، از عین مستأجر و یا از تاریخ مقرر در حکم قطعی که بر تعیین یا تعدیل اجاره بها صادر شده سه سال تمام گذشته باشد، دادگاه با جلب نظر کارشناس، اجاره بها را به نرخ عادلانه روز تعدیل خواهد کرد. ادامه حضور مستأجر در عین مستأجره پس از انقضای مدت یا فسخ اجاره با پرداخت اجرت المثلی برابر اجرت المسمی امکان پذیر است. بند ۷ از ماده ۱۱ قانون مالک و مستأجر (که از نکات لازم در تنظیم اجاره در دفاتر اسناد رسمی است و دفاتر مذکور مکلف به تصریح آن در اسناد اجاره تنظیمی هستند) عبارت است از: «تعهد مستأجر به پرداخت اجرت المثلی پس از انقضای مدت و یا فسخ اجاره تا موقع تجدید اجاره یا تخلیه ملک به میزان اجرت المسمی». این مدت؛ یعنی از زمان انقضای مدت اجاره یا فسخ آن تا موقع تجدید



اجاره یا تخلیه ملک ممکن است سال‌های متمادی به طول انجامد و مبلغ اجرت المسمی با وضعیت جدیدی که در اثر تغییر ارزش پول و شرایط جدید به وجود می‌آید، خیلی کمتر از قیمت عادلانه روز باشد لذا قانونگذار در ماده ۴ همان قانون مقرر می‌دارد که:

«موجر یا مستأجر می‌تواند به استناد ترقی یا تنزل هزینه زندگی، درخواست تجدید نظر نسبت به میزان اجاره بها را بنماید، مشروط بر اینکه مدت اجاره منقضی شده و از تاریخ استفاده مستأجر از عین مستأجره یا از تاریخ مقرر در حکم قطعی که بر تعیین یا تعدیل اجاره بها صادر شده سه سال تمام گذشته باشد. دادگاه با جلب نظر کارشناس اجاره بها را به نرخ عادلانه روز تعدیل خواهد کرد.»

دلیل پذیرش تعدیل اجاره بها یا تعدیل مبلغ اولیه پیمان این است که تغییر اوضاع و احوال اقتصادی باعث تغییر در هزینه زندگی و قیمت‌ها شده و با گذشت زمان قیمت‌های قبلی معقول و منطقی به نظر می‌رسد. در انجام یک قرارداد پیمانکاری آنچه مورد توافق و رضایت طرفین واقع شده است انجام میزان معینی از کار به وسیله پیمانکار در مقابل پرداخت مبلغ معینی از طرف کارفرما است. وظایف و تکالیف هر یک بر اساس قرارداد مشخص گردیده است. حال اگر در اثر تغییر اوضاع و احوال اقتصادی و تصمیمات دولت مبنی بر تغییر نرخ ارز، وضع مالیات‌ها، بالا بردن مزد کارگر و بیمه و سایر خدمات، انجام کار مذکور با مبلغ مورد توافق امکان پذیر نبوده و با هزینه‌ای گزاف و مضاعف میسر باشد و تعادل مفروض به شدت دگرگون شود، اجبار متعهد به انجام تعهد، منطقی به نظر نمی‌رسد و عرف تحمیل هزینه گزاف بر متعهد را نمی‌پذیرد. بخصوص که افزایش هزینه‌ها و ضررهای وارده در اثر عوامل خارجی بوده باشد و اراده وی تأثیری در حدوث آن نداشته باشد.

#### گفتار دوم - نظریه تغییر اوضاع و احوال و بررسی برخی از مقررات دیگر

از موارد دیگری که قانونگذار تغییر اوضاع و احوال اقتصادی و در نتیجه تغییر نرخ‌ها را در نظر گرفته است، ماده ۴۱ قانون کار مصوب سال ۱۳۶۹ مجمع تشخیص مصلحت نظام جمهوری اسلامی است. قانون مذکور که در سال ۶۸ توسط مجلس شورای اسلامی تصویب و با توجه به اختلاف نظر بین مجلس و شورای نگهبان به

مجمع مذکور ارجاع شده بود، در ماده ۴۱ خود پیش بینی می‌کند که: «شورای عالی کار همه ساله موظف است میزان حداقل مزد کارگران را برای نقاط مختلف کشور و یا صنایع مختلف با توجه معیارهای ذیل تعیین نماید: (۱) حداقل مزد کارگران با توجه به درصد تورمی که از طرف بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران اعلام می‌شود.

(۲) حداقل مزد بدون آن که مشخصات جسمی و روحی کارگران و ویژگی‌های کار محول شده را مورد توجه قرار دهد باید به اندازه‌ای باشد تا زندگی یک خانواده که تعداد متوسط آن توسط مراجع رسمی اعلام می‌شود را تأمین نماید.

\*\*\* تبصره: کارفرمایان موظفند که در ازای انجام کار در ساعات تعیین شده قانونی به هیچ کارگری کمتر از حداقل مزد تعیین شده جدید پرداخت ننمایند و در صورت تخلف، ضامن تأدیه ما به التفاوت مزد پرداخت شده و حداقل مزد جدید می‌باشند.» اگر چه دخالت در روابط کارگر و کار فرما که ظاهراً یک رابطه خصوصی بین آنهاست از این حد هم فراتر رفته - و مواد قانون مذکور گویای این حقیقت است - اما قانونگذار در ماده ۴۱ به این نکته وجه داشته است که تعادل قراردادی بین نیروی کار و مزد در اثر تغییر در اوضاع و احوال اقتصادی و سایر عوامل مؤثر به هم خورده و مستلزم تجدید نظر است. اصلاح قرارداد کار مذکور بین کارگر و کارفرما به دستور قانونگذار بر اساس نرخ تورم و اعلام این نرخ از طریق بانک مرکزی جمهوری اسلامی صورت می‌پذیرد. افزایش مزد کارگر بر اساس نرخ تورم، ناشی از این حقیقت است که تعادلی که در اثر توافق و رضایت طرفین برای انجام کار معینی و یا خدمت در مدت معینی در مقابل فرد معین به وجود آمده بود، در اثر تغییر نرخ تورم که آن هم خود ناشی از تغییرات سریعی است که در روابط تجاری، اقتصادی، سیاسی و حقوقی است به هم خورده و مستلزم ترمیم و اصلاح مجدد است.

قانونگذار نتوانسته است تغییر در اوضاع و احوال اقتصادی را نادیده بگیرد و تغییر مزد کارگر را بر اساس میزان تورمی که هر ساله بانک مرکزی اعلام می‌کند، بر کارفرما تحمیل کرده است. این تحمیل علاوه بر بیان حکم قانونی و نظم عمومی و تنظیم روابط کارگر و کارفرما نشان می‌دهد که قانونگذار برای خود مبنایی داشته است و آن مبنا این است که با تغییر اوضاع و احوال و بالا رفتن هزینه‌ها تعادل موجود

بین نیروی کار و مزد کارگر به هم خورده و هر ساله لازم است شورای عالی کار میزان دستمزد را با توجه به میزان تورم به اندازه‌ای تعیین کند تا زندگی یک خانواده متوسط تأمین شود. ممکن است گفته شود که این قانون تنها جنبه حمایتی داشته و ذهن قانونگذار به نحوه تأمین زندگی کارگر معطوف بوده است. این نکته را نمی‌توان انکار کرد ولیکن قانونگذار بدون توجه به تعادل روابط قراردادی و توازن بین نیروی کار و میزان مزد نمی‌تواند کارفرما را مجبور به تأمین زندگی کارگر نماید و این وظیفه بر عهده سازمان‌های مشخص دیگری از قبیل تأمین اجتماعی و غیره است.

توجه قانونگذار به وضعیت مدیون که در مبحث قبل مورد بررسی قرار گرفت در قانون مسؤولیت مدنی نیز به چشم می‌خورد. چنانچه شخصی به دیگر خسارتی وارد نماید، موظف به جبران آن است ولیکن وضعیت واردکننده زیان را باید در نظر گرفت و نباید اسباب تنگدستی و عسرت وی را فراهم کرد. ماده ۴ قانون مسؤولیت مدنی مقرر می‌دارد:

«دادگاه می‌تواند میزان خسارت را در موارد زیر تخفیف دهد:

۱- هرگاه پس از وقوع خسارت واردکننده زیان به نحو مؤثری به زیان دیده کمک و مساعدت کرده باشد.

۲- هرگاه وقوع خسارت ناشی از غفلتی بوده که عرفاً قابل اغماض باشد و جبران آن موجب عسرت و تنگدستی واردکننده زیان شود.

۳- وقتی که زیان دیده به نحوی از انحا موجبات تسهیل ایجاد زیان را فراهم نموده یا به اضافه شدن آن کمک یا وضعیت واردکننده زیان را تشدید کرده باشد.»

گرچه نحوه ورود خسارت به زیان دیده با توجه به بند ۲ از ماده ۴ مسؤولیت مدنی مورد توجه قانونگذار بوده است اما جبران خسارت که موجب تنگدستی و عسرت واردکننده زیان شود می‌تواند توسط دادگاه تقلیل یافته و تخفیف یابد. این بند مربوط به مسؤولیت خارج از قرارداد و متضمن یک قاعده استثنایی و خلاف اصل است و نباید آن را به موارد دیگر تعمیم دهیم اما از این جهت که جبران خسارت موجب عسرت و تنگدستی فرد مسؤول می‌گردد و تخفیف آن مورد توجه قانونگذار بوده است، حائز اهمیت است.

اگرچه ماده ۱۵۰ قانون دریایی ایران در مورد آثار قوه قهریه (فورس مازور) است

ولیکن ذکر آن در این قسمت خالی از فایده نیست. ماده ۱۵۰ قانون دریایی ایران چنین مقرر می‌دارد:

«الف - در صورتی که کشتی نتواند به علت قوه قهریه از بندر خارج شود، قرارداد اجاره برای مدت متعارف به قوت خود باقی می‌ماند و خسارات ناشی از تأخیر در حرکت کشتی قابل ملاحظه نخواهد بود.

ب - در صورتی که کشتی برای مدتی معلوم و یا برای سفر معینی به مبلغ مشخص اجاره شده باشد و ضمن مسافرت به علت قوه قهریه متوقف شود، هیچ‌گونه مال الاجاره اضافی نسبت به مدتی که کشتی متوقف شده است تعلق نخواهد گرفت. در زمان توقف غذا و مسکن کارکنان کشتی جزو خسارات وارده محسوب می‌گردد.»

ملاحظه می‌گردد که قانون مذکور در مورد ایجاد شرایط فورس ماژور و معافیت اجاره دهنده کشتی در این وضعیت است و خسارت ناشی از تأخیر موقت و یا توقف کشتی در دریا در اثر قوه قهریه را متوجه اجاره دهنده کشتی نمی‌کند.

در پایان نتیجه می‌گیریم که علی‌رغم عدم طرح نظریه تغییر اوضاع و احوال در حقوق ایران، تغییرات اجتماعی و اقتصادی که موجب تغییر نرخ‌ها و بالا رفتن هزینه‌ها گشته و به نحوی اجرای قرارداد را برای متعهد دشوار و ضرری می‌کند، مورد توجه قانونگذار بوده است ولیکن هنوز به صورت یک اصل مسلم و مورد پذیرش در همه زمینه‌ها مطرح نشده است. ضرورت طرح این مطلب در قراردادهای دراز مدت مانند اجاره اماکن و معادن، قراردادهای استخراج معدن، انتقال تکنولوژی و پیمانکاری‌های عمده بیشتر احساس شده و اکنون که آهنگ تغییرات در جوامع کنونی از رشد بی‌سابقه‌ای برخوردار گشته و این نظریه نیز در حقوق کشورهای دیگر و در سیستم‌های مختلف حقوقی وارد شده و اعتبار یافته است، جا دارد مقررات جامعی در زمینه بروز حوادث پیش‌بینی نشده و مشکل شدن اجرای قرارداد پیش‌بینی شود. در پایان این نوشته تنظیم و تصویب ماده‌ای قانونی پیشنهاد می‌شود:

«چنانچه به دلیل بروز حادثه‌ای غیر قابل پیش‌بینی، غیر قابل دفع و غیر قابل اجتناب و خارج از اراده متعهد، تعادل و توازن قراردادی به هم خورده و اجرای تعهد برای متعهد دشوار گردیده و یا به علت هزینه‌گزار دچار عسر و حرج گردد، متعهد مجاز به فسخ قرارداد خواهد بود.»